

چک‌ده: علوم بشری علم و حکمت را به دو طبقه حکمت نظری و عملی تقسیم نموده‌اند، معرفت به خداوند متعال را در طبقه حکمت نظری و شرع امت و تکالیف را جزء حکمت عملی دانسته‌اند. فلاسفه تبیین حکمت نظری را بدون رجوع به انبیاء: به خود اختصاص داده و شأن انبیا را به حکمت عملی و تبیین تکالیفی از شرع امت محدود دانسته‌اند.

از نظر نصوص وحیانی انبیا و حجج الهی: تمام این شؤون را بر عهده دارند.

شأن بسا مهم آنان اثار عقول و تعلیم علم الهی به بشر است و فقهاء و محدثین را تربیت می‌کنند تا بشر را در مسر معرفت خداوند متعال تربیت و هدایت کنند.

بشر واجد نور عقل و علم است ولی برای دریافت علوم فطری درونی و خدادادی خود و حتی در مستقلات عقلیه خود به تذکرات و هدایات انبیاء و حجج الهی: نیازمند است، چنانکه جهت ترقی و تعالی و رفع اختلاف به پیامبران نیاز دارد.

همین‌دنگاه حقیقت و نحوه رجوع به نبی و جانشینان بحق آنان: است که جاگاه علوم الهی و وحدانی را از علوم بشری تفکیک و راه‌ها را جدا می‌گردانند.

در این گفتار، از به نبی و جانشینان بحق او: و رجوع به ایشان برای چهار منظور بحث شده است، به ساختاری که با ساختار کلامی مباحث نبوت عامه تفاوت دارد.

توفیق الهی در توانایی دریافت وجدانی و تحمّل حقایق قرآنی و حدیثی که ضمن رعایت تقوا و پدروی عملی دقیق از فقه اکبر و اصغر تحت عنوان ایمان و یقین در انسان حاصل می‌گردد، با اقتدار علمی و توانایی تبیین کلامی و گفتاری روانت اعتقادی به روش آکادمیک علمی معمول تفاوت دارد.

ضمن این گفتار، تفاوت دو نظام علوم بشری و علوم الهی آشکار و به بعضی از تبعات حاصل از نتایج علوم بشری در مقایسه با حقایق علوم الهی اشاره می‌شود.

کلیدواژه‌ها: علوم بشری؛ علم الهی؛ اثار عقلیه؛ حجّت؛ میزان؛ حجّت داخلی؛ حجّت خارجی؛ حجیّت شرعی؛ تفقّه؛ اعتصام؛ اختیار.

مقدمه

در نصوص وحیانی، از جا نگاه نبی اکرم⁶ و حجج الهی: به عنوان واسطه‌های تکوینی و تشریحی هنگام تشریح و تبیین ابداء خلقت و ابداع مشیت و تحمیل کمالات وجود و علم بر وجود مبارک این ذوات :

به تفصیل سخن به م‌ان می‌آید. از جا نگاه پیامبر اکرم⁶

به مقام نوری در شریعت اسلام به عنوان واسطه تمام خلقت از جمله خلقت انبیا گذشته و ملانکه و سایر عوالم مافوق و نیز نخستین فعل خداوند تحت عنوان «مشیت خداوند که حامل وجود و علم و قدرت و کمالات (به تمسک او) است» یاد شده است. از جا نگاه جانشینان بحق او به عنوان وارثان و حاملان این کمالات در بحث امامت به تفصیل سخن به م‌ان می‌آید. در روایت خلقت به تحمیل علم و وجود و وساطت این ذوات مقدسه :

در این کمالات برای سایر مخلوقات اشاره گشته است.

در وساطت تکوین بر اساس حکمت‌های الهی، این ذوات مقدسه: به حقیقت وجودی خود، کل عالم خلقت را مطابق با مشیت الهی به مقصد نهایی آن هدایت می‌کنند. در این عالم تمام موجودات تسلم مشیت الهی و تابع خداوند متعال و این واسطه‌های تکوینی هستند.

علوم الهی جا نگاه رفیع نبی اکرم⁶ و جانشینان بحق آن حضرت: را واسطه‌های تکوینی و تشریحی خلقت می‌دانند، در حالی که علوم بشری، در اینجا از عقول طولی و عرضی به عنوان وسائط خلقت سخن می‌گویند. این تفاوت باید مورد توجه قرار گیرد.

هنگامی که سخن از عالم تشریح در م‌ان است، خداوند متعال بشر را جلوه‌گاه و مظهر «المقادر المختار» خود قرار داده است. لذا انسانها باستی بر اساس قدرت و اختیارات اعطائی، مسر امتحان و اختبار و ترقی خود را با اختیار پیمایند. خداوند متعال با تشریح و ارسال رسل و امر به رجوع به آنان، زمینه‌های اختیار و ترقی را تدارک دیده و حجت را بر انسان تمام کرده است. انبیا: با تذکر به معرفت خداوند متعال، دعوت خود را علنی کرده و مقام خود را به عنوان انبیا راستین به گوش مردم رسانده‌اند.

انبیا الهی به عنوان متصدیان و صاحبان شریعت از طرف خداوند متعال، با تذکرات خود به اصلی‌ترین مقصد یعنی معرفت خداوند متعال و امر به رعایت شئون این معرفت، با اظهار خضوع و خشوع در برابر خداوند متعال، از طریق عمل

به احکام الهی که در قالب فقه تبیین می‌گردد، بشر را به سوی قله‌های تعالی و کمال معرفت سوق می‌دهند.

برای صحت شراعی و امتحان و اختیار بر اساس قدرت و اختراع، دیگر مردم برای آگاهی از مصالح و مفاسد افعال و ترقی به مقام انسانی خود و آثار عقلی نورانی المذات خود و همچنین ترک بی‌شدن معرفت‌های درونی و فطری خود، باید به انبیا و حجج الهی: تحت عنوان «اهل الذکر» رجوع کنند، تذکرات این واسطه‌های الهی را بپذیرند و در ترقی و تعالی وجودی و وجدانی خود بکوشند.

اساساً این رجوع و درخواست دستگیری و تقاضای پناهندگی و المتجاء و اعتصام به آنان، خود از شئون عبودیت است که اصالتاً و بطور مستقل موضوعیت دارد.

بعثت انبیا چهار هدف دارد: 1. آگاهی به مصالح و مفاسد؛ 2. خروج از جنبه‌های وانی و دستیابی به مقام انسانی؛ 3. بالفعل کردن دقایق معقولات بالقوه؛ 4. ترک بی‌گشتن معرفت‌های فطری و درونی به همراه رفع اختلاف. این اهداف، ضمن رجوع اختیاری مردم به انبیا و حجج الهی: تحقق می‌یابد.

آنگاه ضمن تقویت جنبه‌های انسانی، به حقیقت عقل نورانی المذات خود پی می‌برند و با متابعت از احکام عقل، به توفیق خداوند متعال به دریافت حقایق علمی فراتر از نور عقل یعنی به نور الهی، یعنی «علم» راه می‌یابند.

در این صورت بدین افرادی که برای ترقی و تعالی خود به حکم عقل در صراط مستقیم به انبیا و حجج الهی: رجوع کرده‌اند و در سبیل و شاهره عمل به فقه اکبر و اصغر راه می‌پیمایند تا به حقایق علمی راه یابند، اختلافی در میان نیست.

در صورت رجوع نکردن مردم به انبیا و حجج الهی: برای تحقق اهداف فوق، اختلاف در بار معرفت خداوند متعال و سایر حقایق پیش می‌آید. اختلافات در دانشهای بشری را که ناشی از همین رجوع نکردن است، نمی‌توان به وحی و مکتب انبیا نسبت داد.

در علوم بشری، خروج از جنبه‌های وانی و بالفعل نمودن معقولات، عملاً خود سرانه و بدون رجوع و دلالت و راهنمایی انبیا، صرفاً با راضیت نفس انجام می‌گردد. این روش علاوه بر تولید اختلافات بسیار فاحش، موجب روی آوردن به تأویل و تحریف حقایق دینی مکتب انبیاء: و بیان مطالب کفرآمیز و شرک‌آموز در معرفت خداوند متعال گشته است. وجود اختلافات بسیار زیاد در علوم بشری و دقت در تبعات غیر عقلی و نابخردانه و فاسد علوم بشری، خود دلالت بر غرور الهی بودن این روش در کسب کمالات است.

تبیین لزوم رجوع به انبیا و حجج الهی: در تبیین حقایق معرفتی و اشاره به شأن تشریحی انبیا و حجج الهی در رفع اختلاف، هدف این گفتار است.

محتوای این گفتار خود به عنوان مقدمه‌ای در حجج الهی در کنار صاحبان علوم آن به ویژه در مباحث اعتقادات دینی محسوب می‌گردد. تبیین حجج جمعی قرآن و اهل الذکر در استخراج تخصصی احکام شرعی، مباحثی مستقل است.

این گفتار در نه عنوان به بررسی این مطلب می‌پردازد:

1. منطق ارسطویی و رفع اختلاف در علوم بشری

2. ضرورت رجوع به انبیا و حجج الهی: بر اساس علم مطبوع

3. تبیین همین ضرورت بر مبنای عقل مطبوع

4. تبیین این ضرورت بر اساس شرع

در ادامه این گفتار، باید نکات دیگر در همین زمینه با عنایت به جایگاه شیطان، نقش انبیا در رفع اختلاف بشر، اعتبار و آزمون انسان، و مغایرت‌های اساسی پیامدهای علوم بشری با علوم الهی مطرح شود، و آنگاه قرآن کریم و علوم آن به عنوان بن‌نهی اکرم⁶ مطرح شود. این مباحث موکول به گفتاری دیگر است.

xxx

1. منطق ارسطویی و رفع اختلاف در علوم بشری

مباحث علوم بشری [1] شامل حکمت نظری و عملی است. [2] حکمت نظری یعنی علم به اموری که از قدرت و

اخته از انسان خارج است. اما تعلق حکمت عملی، علم به اموری است که انسان نسبت به آنها اختیار دارد. حکمت نظری خود به طبیعی، ریاضی و الهی. سه شعبه تقسیم می‌گردد:

حکمت طبیعی مباحث علمی در اموری است که در ذهن و در خارج، به ماده نیاز دارد؛ یعنی جسم که مرکب از جوهر و هیولان است.

حکمت ریاضی در اموری است که در ذهن به ماده نیاز ندارد؛ ولی در خارج وجوداً به ماده نیاز دارد؛ با چهار شاخه علمی: 1. همت (و فروع آن نجوم و تقویم)؛ 2. هندسه (و فروع آن مراعات مناظر و علم اثقال)؛ 3. موسیقی؛ 4. حساب (و فروع آن شطرنج و رمل و اعداد و اوقاف).

حکمت الهی علم به اموری است که محتاج به ماده نیست. این خود دو قسم است: الف. اگر از آن امور به ماده محال و ممتنع باشد، حکمت الهی بالمعنی الماخص است. ب. اگر از آن ممتنع نباشد، آن را حکمت الهی بالمعنی الماعم می‌خوانیم.

حکمت الهی بالمعنی الماخص خود به دو فن تقسیم می‌شود: 1. ربوبیت (خدا، علم، قدرت، فعل، ابداع و صنع و تکوین)؛ 2. فن عقول (عقول عشره اعقول عرضی و طولی و ملانکه). در حکمت الهی بالمعنی الماعم، بحث از وجود و حدود و قدیم و کلی و جزئی می‌شود. (قمشه‌ای، حکمت الهی ص 298؛ سبزواری، منظومه، ص 190؛ شیرازی، مبدأ و معاد، ج 2 ص 188)

حکمت عملی - یعنی حوزه تعلق علم به اموری که تحت اختیاری انسان است - سه شاخه دارد: تهذیب الاخلاق، تدبیر المنزل و ساسه المدن.

فلاسفه و فلاسفه انبیا: را فقط حکمت عملی (از نظر شرع شامل محدودی فقه از طهارت تا دین) می‌دانند و شأن خود را حکمت نظری از جمله حکمت الهی بالمعنی الماخص می‌شمارند.

علمای بشری هم زان صحت در تمام مباحث فوق - حتی در حکمت الهی بالمعنی الماخص - را منطبق می‌دانند. (خوانساری، منطق صوری، ص 20-25) رافع اختلاف در مباحث علوم بشری منطق ارسطویی است. در حقیقت این هم زان را رافع اختلاف می‌شمارند. علم منطق هم زانی از جنس اندیشه و دانش بشری و وسیله‌ای برای تعیین صحت و سقم علمی محسوب می‌شود.

نکته این که اختلافات بس از ادی در همه زبان معنی منطق در منطق و بزرگ مانند رسد شرف و فخر رازی و خواجه نصیر وجود دارد. (حلبی، شهیدین، ص 13-24) بعلاوه اختلافات بس از ادی در مباحث عمده منطق دیده می‌شود. (شیرازی، اسفار، ج 3 ص 312-321)

عده‌ای به تبیین وجود و انکار حرکت در جوهر و اتحاد عاقل و معقول قائل هستند؛ در مقابل عده‌ای به تشکیک وجود و حرکت جوهری عقیده دارند. گروهی به اصالت وجود و اعتبارت ماهیت و گروهی دیگر به اصالت ماهیت و اعتبارت وجود قائل شده‌اند. (شیرازی، اسفار، ج 1، اقوال در وجود؛ سبزواری، منظومه، قسمت فلسفه، ص 46) از جمله این اختلافات، چهل و یک اختلاف در تعریف نفس است که نزد یک‌تربین شیء به انسان می‌باشد. (شیرازی، اسفار، ج 1 ص 78 و 145-221؛ مصلح، کتاب النفس، ص 29-44) از ده قول در علم حق به آن شده است. (شیرازی، اسفار، ج 6 ص 149-305، اقوال در علم الهی؛ سبزواری، منظومه، ص 163-177) این اختلافات در بن علماء بشری به آنجا منتهی گشته که عده‌ای از آنها منکر حسن و قبح گشته‌اند. [3] طبقه‌ای از آنان نیز با اعتقاد به وحدت اطلاق، [4] مخلوقات را اطواری از وجود خداوند متعال دانسته‌اند؛ اینان از آنکه او را همان قباح بدانند، عار نداشته و استنکاف نکرده‌اند. (ابن عربی، فصوص المحکم، ص 207، فص حکمة علویة فی کلمة موسویة) این در حالی است که فلاسفه همگی منطق را رافع این اختلافات می‌دانند!

اختلافات بس از فاحش در علوم بشری نشان می‌دهد که منطق، دانشمندان بشری را در گفتار و افکار متحد نکرده است. این اختلافات در نظام علوم بشری به مکتب انبیاء مربوط نمی‌گردد.

دانشمندان علوم بشری، با احساس استقلال کامل برای عقول خود، خود را ملزم به رجوع به انبیا نمی‌دانند. لذا برای بالفعل کردن معقولات بالقوه و دریافت حقایق علمی و عقلی، مطابقت این حقایق را با بانات انبیا :
- که عقول کل محسوب می‌شوند - شرط نمی‌دانند.

در حالی که این عده از فلاسفه - مانند مشائیین و اشراقیین - مقید به مطابقت مباحث حکمت نظری با شرع نیستند، دسته‌ای از فلاسفه در تطابق با عدم تطابق علوم خود با بانات مکتب انبیا: و شرع وارد نشده و بحث نکرده‌اند. اما اسفناک‌تر آنکه گروهی از فلاسفه - مانند پیروان حکمت متعالیه - با اصرار بر حفظ اصول و مبانی و قواعد فلسفه و حکمت، مبانی شرع را تأویل کرده و بر اصول و قواعد فلسفی تطبیق داده‌اند.

سخن در این است که چنین تأویلاتی را نباید اصل دانست و به علمای الهی و مکتب انبیا: نسبت داد.

از نظر نصوص وحیانی برای پایداری نظام خلقت در تکوین و تشریح، اگر دو نفر روی زمین باشند باید یکی از آنان به عنوان «حجت در امور تکوینی» و «میزان در امور تشریحی» از طرف خداوند متعال، به منصب و نقش وساطت و پیوستگی این عالم با عوالم ربوبی منصوب باشد.

به روایت هشام بن حکم، در مناظر امام صادق⁷ با شخصی زندیق، به اصل خردمندان⁸ ضرورت رجوع به انبیا و متابعت از حجج الهی
168، کتاب الحجّه، باب المااضرار الی الحجّه، حدیث 1)

1. ضرورت رجوع به انبیا و حجج الهی: بر اساس علم مطبوع

مُدْرکات و معقولات بشر، محدود به ادراکات مربوط افعال بشر نیستند؛ بلکه بشر می‌تواند مُدْرکات و معقولاتی داشته باشد که مربوط به افعال او نیستند. این مُدْرکات به دلیل آنکه در دایره فعل مکلفان جای ندارند، مستقل از حسن و قبح هستند.

این دسته از مُدْرکات در مربوط به افعال به دو طبقه تقسیم می‌شوند:

طبقه اول مُدْرکاتی است که دانایی به آنها مستقلاً مقدور بشر نیست. مانند معارف ربوبی در اسماء و صفات خداوند متعال و عوالم ربوبی و معارف معادی.

این طبقه از مُدْرکات، علوم مخزونه و مفضور بشر است. طبع بشر بر این علوم فطری سرشته شده است. مانند معرفت خداوند متعال به اینکه خداوند متعال خود را به خلق شناسانده و او نسبت به خالق خود معرفت دارد. اینکه موجودات، حقایق واقعی هستند که انسان نمی‌تواند این واقعیت را منکر شود. انسان به فطرت خود، نمی‌تواند خداوند متعال را انکار کند یا واقعیت داشتن خودش را منکر شود. در این صورت خداوند متعال، خود را به نفس تقلبات تکوینی انسان می‌شناساند و افتن این تقلبات و دیگرگونه‌ها واقعیت داشتن انسان را می‌رساند. انفعال موجودات به دیگرگونه‌ها، همان تعریف خداوند متعال از خود است. انسانها فطرتاً خود را بر این فطرت می‌ابند. همچنانکه نفس در اوقات واقعیت خود، حقایق است که طبع بشر بر این دانایی بسط سرشته شده است. اما آگاهی و دانایی به این حقایق به نحو ترکیبی استقلالاً مقدور بشر نیست.

عالمان علم الهی بسازی از دانش‌ها را علوم مطبوعه و فطری دانسته‌اند (یعنی آنچه با طبع بشر سرشته شده) تا آنجا که حتی مبحث «وضع و ترتیب» در مباحث الفاظ علم اصول را از جمله این علوم فطری و مطبوعه می‌دانند. (بنگرید: حلبی، تقریرات اصول، ص 52، مقدمات)

این معرفت‌ها و علوم مطبوعه [5] همگی بسط هستند و باید ترکیبی گردند؛ یعنی هنگام وجدان این حقایق، تذکر و تنبّه انبیاء با این علوم مطبوعه ترکیب شود و انسان به علم بسط خود آگاه

گردد. پس از آنکه انسان ضمن متذکر شدن، با وجدان خود آن علم بسط را در افت و آگاهی به علم خود یافت، معرفت او ترک بی شده است.

ترک بی آن تذکرات انبیاء: با علم بسط و دریافت مجدد وجدانی آن یعنی اینکه - با اغماض در تعبیر - «علم به علم» بداند، ترک بی نمودن آن است. اما اگر حققت علم را کاشفیت محض بدانیم، معنای «علم به علم» غلط خواهد بود. بلکه در اینجا منظور آن است که با تذکر و یادآوری گفتاری به آن علم مطبوع که خود کاشفیت دارد، توجه می‌کنیم و می‌ایم که واجد چنان کاشفیت‌ها و علوم مطبوعه‌ای هستیم. توجه وجدانی به واجدیت آن علوم مطبوعه که ذاتاً کاشفیت دارند، از راه تذکر حاصل می‌گردد که محصول آن را «معرفت ترک بی» می‌نامیم.

آن دانایی و علم بسیط، ظاهرتر از هر چیزی است. گاهی به دلیل گناه و غفلت‌های مداوم و توجه نکردن به آن مفلورات، آن معرفت بسط کاملاً پوشیده می‌شود و حتی منکر آن می‌شوند. در این صورت نیز از به منب‌های رفع حجابها و پوشش‌ها و خروج از انکار، امری بدیهی است.

به عبارت دیگر، اینگونه دانایی‌ها همگی تصدیق‌های وجدانی و بسیط و اذعان‌هایی بدون تصور هستند که انسان فرصت اندیشدن به عمق آنها را برای خود فراهم نکرده است. چنانچه زنده‌ان‌ها تصدیقات وجدانی بسیط و اذعانهای فطری به مرور زمان در اثر غفلت در انسان تخریب گردد - یعنی چشم وجدان انسان در علوم مطبوعه کور شود - تذکرات انبیاء و حجج الهی

برای یادآوری و آگاهی به علوم مطبوع و فطری که خود نوعی از انواع علوم مسموعه

است، نیز سودی نمی‌بخشد، چنانکه امیرالمؤمنین

7

بیان می‌فرماید. (مجلسی، بحارالانوار، ج 75 ص 80) ولی هنگامی که انسان با علوم مسموع

انبیاء

:

در این حقایق درونی فطری، خود را در معرض تذکرات و تنبّهات به آن امور قرار دهد و به آن تذکرات و تنبّهات مداوم بخشد، می‌آید که واجد معرفتی است که تعمق در آن ذات کاشفیت را در آن دانایی‌ها به او نشان می‌دهد.

انسان برای ترک بی شدن آن دانایی‌های فطری و مخزون، قطعاً نیز از به منب‌ها و مذکر بیرون از انسان دارد که نبی است. (مجلسی، بحارالانوار، ج 74 ص 415) طبع بشر بر آن دانایی‌ها سرشته شده، لذا در روابت به تعبیر «علم مطبوع» اید شده است. آن علوم فطری با طبع انسان عجز ن‌گشته است، اما دانایی ترک بی به آن گونه علوم استقلالاً مقدور بشر نیست.

حتی انبیا و حجج: از آن به منبّه‌ها دارند که خداوند متعال متکفل به تربیت آنان با علم الهی می‌گردد.
(مجلسی، بحار الانوار، ج 4 ص 308) لذا خداوند متعال، انبیا
آن علم الهی علمی خلّاق برای معلم بشر می‌گردد. پیامبران

نخستین مرتبه این ربانی با آن علم الهی هستند که پس از تنبیه الهی، با تنبیهاتشان مربّی بشر و سوق دهند او به طرف
معرفت ترک بی به آن علوم مطبوع می‌گردند. هر معلمی که کلام استخراج نظر امت از بدیهات را با تنبیه انبیا

به دست آورد و آن علوم مطبوعه را در خود ترکیبی کند، می‌تواند با سخنان و تنبیهات برانگیزاننده یعنی
علوم مسموعه

، علوم فطری و مطبوع سپرده شده در وجود خود و سایر انسانها را ترک بی‌کند. چنین کسی «
عالم ربانی»

است که امیرالمؤمنین

7

در کلام خود به جناب کمیل، از او یاد می‌کند. (بنگرید: رضی، نهج البلاغه، حکمت 147) آن عالمان ربانی در رتبه
اول، همان حجج معصوم

هستند. دیگر مردم که با تنبیهات آن حجج

:

راه رشد را بر خود هموار می‌سازند، متعلّمین و پدران و شاعران آن حجج شناخته شده‌اند، چنانکه امام صادق

7

مردم را به سه گروه تقسیم کرده‌اند: عالم (ائمّه)، متعلّم (شیعه)، غنّاء (سایر مردم). (مجلسی، بحار الانوار، ج 1 ص 186)

شأن انبیا و حجج الهی: در علوم مطبوعه شأن تذکّر و تنبّه است. لذا زمه بر هرگز خالی از حجتی نیست که به
علوم مطبوعه تذکّر دهد. تنبیهات آنها به علوم مطبوعه، حقایق آنها را می‌رسانند. تذکرات آن حجج الهی در استخراج
آن علوم مطبوعه و استکشاف آن کتوز مدفون مفضوره، بی‌نه آنها است که بر حقایق آنان دلالت دارد. آنها سبب اعظم
و صراط اقوام آن علوم مفضوره‌اند. (بنگرید: رضی، نهج البلاغه، خطبه 1: و یشیروا لهم دفائن المعقول)

لذا در علوم مطبوعه، اعظم نمانی به مسلک غرانبیاء نیست، زیرا آنان به آن علوم مطبوعه الهی با تنبیه الهی متنبّه
شده‌اند. همچنین به علوم عالمانی که از غیر طرف انبیا
علوم مطبوعه متنبّه شده باشند، اطمینانی نیست. به هم نمانی، غرانبیاء از عالم ربانی و متعلّم به علم آنها، سایر مردمی که
در آن مسرّ قرار ندارند، «همج رجاج» «غنّاء» شناخته شده‌اند.

2. ضرورت رجوع به انبیا و حجج الهی: بر مبنای عقل مطبوع

دیدیم که مُدرکات بشر به علم مطبوع و علم مسموع تقسیم می‌شوند که مربوط به افعال انسانها نیست؛ لذا مستقلّ از حُسن
و قبح‌اند. اکنون به طبقه بندی مُدرکاتی از بشر اشاره می‌کنیم که مربوط به افعال بشر است، لذا مستقلّ از حسن و قبح
نیستند.

بعضی از افعال مقذور بشر به حُسن و بعضی به قُبُح متصف می‌گردند. مَدْرکات این گونه افعال نیز به دو دسته تقسیم می‌گردند. عقل در پاره‌ای از افعال در شهادت بر حُسن اقباح بودن آن فعل استقلال دارد. یعنی عقل با نور خود کاشف از حُسن و قُبُح (ذاتی و رذاتی) این افعال است. این گونه مَدْرکات به این روا است به «عقل مطبوع» آمده‌اند. (مجلسی، بحار الانوار، ج 75 ص 6 نقل از مطالب المسؤل) دانشمندان مسلمان، این گروه یافته‌ها را «مستقلات عقل» نامیده‌اند.

انسان در این گونه امور، مانند علم مطبوع، بی‌نیازی از تذکرات و تنبّه‌انابه نیست. زیرا در اثر کثرت اعمال قبیح ممکن است حُسن و قبیح ذاتی و عرضی افعال بسیاری، از عقول محجوب گردد. در این صورت حسن و قبیح ذاتی و عرضی افعالی از عقل پوشیده می‌ماند و درک استقلال ذاتی آنها برای آن افعال برای عقل ممکن نمی‌گردد. بدین روی باید مذکرات و منبّه‌ها با تذکراتش پرده‌ها و حجابها را کنار زند و استقلال عقلی آنها را تذکر دهد. علاوه بر آن تمام افراد بشر، در یک رتبه از ادراک عقلی ثابت در دریافت مستقلات نیستند، لذا تعداد مستقلات عقلیه برای هرکس به درجات عقول تفاوت دارد.

به همین دلیل - با وجود شهادت تکونی عقول بر حسن و قبیح ذاتی و عرضی بساری از افعال - شرح نیز به بساری از این مستقلات عقلیه تذکر داده است، که این گونه تذکرات به احکام و مَدْرکات مستقل عقلیه را «حکم ارشادی» نام نهاده‌اند. تعدادی از ادبیات احکام شرعی که به مستقلات عقلیه در عقاید و احکام تذکر می‌دهند، از جمله این احکام ارشادی هستند. وجود چندین احکام ارشادی خود دلالت می‌کند بر آن که عقل مستقلاً تک حجت است و بسیاری از مستقلات عقلیه باید با تذکرات ارشادی حجج الهی

همراه و تأکید گردند. البته عقل معصوم از خطا است، ولی به دلیل وجود حجابها و غفلت‌ها برای انسان، هیچ عاقلی هوشیار و معصوم از خطا نیست، لذا باید با تذکرات و تنبّهات انبیا و حجج الهی

راه تعقل را بی‌مانند در اینجا به جا نگاه اصطلاحی که در این دانشمندان جاری است، یعنی عبارت «کلما حکم به المعقل حکم به المشرع»

اشاره می‌گردد. یعنی آنچه را عقل به عنوان کلامت و مستقلات عقلیه، تکویناً به آن حکم می‌کند، شرع آنها را تحت عنوان «حکم ارشادی»

تأیید و امضاء می‌کند. در این شرح در این امور به عنوان تک حکم که ابتداءً به ساکنین این نهاد شده باشد، نیست. بلکه در این شرح در این امور، امضاء و تأیید - و به عبارتی یادآوری و تأکید - آنها محسوب می‌گردد. بساری از احکام شرع، امضاء و تأیید محکمه‌تکونی است که عقول بشر بر آنها مَفْطُور شده است.

عقل در درجه اول، دلالت و کاشف بر جمع ضرورت و فطرت است. همچنان نصوص وحیانی، عقل را حاکم در استخراج نظر امت از بدیهات و ضرورت امت می‌دانند. البته در اینجا منظور از عقل، «عقل اثاره افته توسط پیامبران و حجج الهی» است که می‌تواند نظر امت را از ضرورت امت که واجد گشته استخراج کند. معنی انسانی که به مرتبه کاربست عقل رسیده و با تعقل در بدیهات از طریق تذکرات اهل الذکر در روا است، نظر امت را از آنها به دست می‌آورد. به عبارت دیگر انسان با تعقل و نظر در ضرورت امت و بدیهات که در تذکرات حجج الهی آمده است، به نظر امتی دست می‌یابد. این نظریات با تعقل تحت اثاره عقول توسط انبیاء و حجج الهی

: استخراج گشته‌اند، لذا اعتبار دارند. قرآن کریم، از صاحبان این مراتب از عقل که با تعقل آن را به کار می‌گیرند، تحت عنوان «اولی المالباب» یاد کرده (زمر، 17) و پذیرش تذکر را از خصوصیات خردمندان آنان بر می‌شمارد. (بقره، 269)

در علوم بشری مطالبی را استقلالاً به عقل بالمملکه [6] نسبت می‌دهند و آن را استقلالاً دارای اقتدار برای استخراج مجهولات نظری از بدیهات فطری می‌دانند. اما چنین مطالبی زمانی صحیح است که با آثار عقول از طریق تذکرات نبی و حجج الهی همراه بدانند.

بدین ترتیب روشن می‌گردد که هم علوم فطری تحت عنوان علم مطبوع در انسان وجود دارد و هم مستقلات عقلیه که عقل در کلامت، به حسن و قبح آن امور حکم می‌کند و تحت عنوان عقل مطبوع جای می‌گیرد. اما این موجب نمی‌گردد تا شأن انبیا و حجج الهی

: فقط به شرع امت و تبیین مصالح و مفاسد جزئی محدود گردد. بلکه انسان قطعاً و تماماً در امور فطری (علم مطبوع) و مستقلات عقلیه (عقل مطبوع) از تذکرات انبیا و حجج الهی بی‌نیاز نیست.

لذا مطلب بدین ترتیب می‌رسد که خداوند متعال، بشر را با دو حجّت و دو دلیل راه نموده است [7] حجّت باطنی و داخلی که عقل است و حجّت‌های ظاهری و خارجی که انبیا و حجج الهی

: اند و با تذکرات و علوم خود بشر را هدایت می‌کنند. این همان حقیقتی است که امام کاظم

7 بیان می‌کند. (ابن شعبه، تحف العقول، ص 383؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 1 ص 132 و ج 78 ص 296)

3. ضرورت رجوع به انبیا و حجج الهی: بر اساس شرع

انبیا و حجج الهی: با علم بر جزءات مصالح و مفاسد امور و آگاهی بر حسن و قبح جزءات افعال که آن مصالح و مفاسد را در لباس شرع تبیین می‌کنند. ضرورت وجود آنها بدیهی‌تر از نیاز به آنان در تذکر به علم مطبوع و عقل مطبوع است ولی به اختصار به آن اشاره می‌شود.

از جمله مذكرات مربوط به افعال انسانها که حسن و قبح در آنها لحاظ می‌شود، علاوه بر از مستقلات عقلیه، مذكراتی است که عقل در تشخیص حسن و قبح آن راه ندارد، بلکه حسن و قبح آن افعال را شرع تعیین می‌کند.

عقل ان مدركات جزئی را نمی‌شناسد، ولی پس از کاشفتن آن با لسان شرح، عقل می‌یابد که تناقضی با مستقلات عقلیه ندارد و با فطرت سازگارند، مانند نماز و خصوصاً آن، در مقابل جهاد با دشمنان، که عقل آن را از فطرت و مستقلات عقل خود می‌شمارد.

المبته جزئیاتی نیز در پرتو نور عقل نوری المذات می‌تواند آشکار شود، اما بطور کلی شأن عقل، در افقت کلیت از امور است. حقیقت شرح که از علم سرچشمه گرفته است، نفوذی عمیق‌تر برای دریافت‌های حسن و قبح در جزءات دارد. امامان معصوم: علم را «رائد المعقل» می‌دانند (مجلسی، بحار الانوار ج 46 ص 230 و ج 74 ص 174) و فرموده‌اند: «معرفة المعلم بالمعقل». (همان، ج 1 ص 138) نیز: «کثرة المنظر فی المعلم یفتح المعقل». (همان ج 1 ص 159)

لذا جزء دیگر اصطلاح را بچ که در ادامه آن آمده است، یعنی عبارت «کلیما حکم به المشرع حکم به المعقل» را نمی‌توان پذیرفت. زیرا شرح به جزءاتی می‌پردازد که عقل در آن نفوذ و احاطه ندارد. اگر عقل به ان جزءات و احکام آن نرسد، راه می‌یافت، در ان صورت حکم شرح در ان نجا مانند قسمت اول حکم ارشادی می‌گشت. در حالی که برای افعال انسان حسن و قبح‌هایی وجود دارد که عقل از تشخیص آنها - به دلیل جزئی بودن و کلی نبودن - قاصر است.

در شرح نیز از دو حجّت، عقل و حجج الهی به عنوان حجّت باطنی و ظاهره یاد شده است.

شرح به تبیین حسن و قبح ذاتی و عرضی و آثار مصالح و مفاسد افعال اختیاری انسانها بر خود انسانها و بر عالم تکوین، ضمن اطاعت یا عصیان می‌پردازد و بدین سان راه ترقی و تعالی بشر و عالم خلقت را تعیین می‌کند. شارح این مسیر ترقی و تعالی، خداوند متعال و به امر الهی، متصدیان و صاحبان شریعت الهی انبیاء و حجج الهی: اند که علاوه بر وساطت تکوینی حامل علم الهی شده و مأمور به ابلاغ آن هستند. (بنگرید به حدیث امام باقر

7

؛ مجلسی، بحار الانوار، ج 25 ص 339)

منابع

1. ابن ترکیه اصفهانی، صائن المدین علی بن محمد، تمهید المقواعد، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن حکمت و فلسفه، 1396ق.

2. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف المعقول، قم، جامعه مدرس، ن، [1404ق].
3. ابن عربی، محی الد ن، فصوص المحکم.
4. اصفهانی، مهدی، ابواب المهدی، قم: مؤسسه معارف اهل بیت:، 1438ق.
5. اصفهانی، مهدی، انوارالمهدیة، قم: مؤسسه معارف اهل بیت:، 1438ق.
6. اصفهانی، مهدی، الماصول المویط. قم: مؤسسه معارف اهل بیت:، 1438ق.
7. اصفهانی، مهدی، مصباح المهدی، قم: مؤسسه معارف اهل بیت:، 1438ق.
8. الهی قمشه ای، محی المدین مهدی، حکمت الهی عام و خاص، تهران: دانشگاه تهران، 1335 ش.
9. حلبی، محمود، مشهد بن (المتوحد و المعدل)، نسخه خطی. کتابخانه آستان قدس رضوی.
10. حلبی، محمود، تقریرات اصول مفصل، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی.
11. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالمنصوص و المعجزات، به روت، اعلمی، 1425 ق.
12. خوانساری، محمد، منطق صوری، تهران، آگاه، 1359 ش.
13. سبزواری، هادی بن مهدی، شرح منظومه، قم، انتشارات مصطفوی، 1297 ق.

14. شرف‌المرضى، محمد بن حسن، نهج البلاغه، قم، هجرت، 1414 ق.

15. صدرالمدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، المحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت 1981 م.

16. صدرالمدین شیرازی، محمد ابن ابراهیم، مفاتیح الغیب، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران 1363.

17. صدوق، محمد بن علی، علل المشرائح، قم، کتاب فروشی داوری، 1385 ش.

18. صدوق، محمد بن علی. التوحید، قم، جامعه مدرس، 1398 ق.

19. صدوق، محمد بن علی، معانی الأخبار، قم، جامعه مدرس، 1403 ق.

20. طباطبایی، سید محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، دار المکتب، 1350 ش.

21. طبرسی، احمد بن علی. الماحتجاج علی أهل الملحاج، مشهد، نشر مرتضی، 1403 ق.

22. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالمکتب الاسلامیة، 1407 ق.

23. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بروت، 1403 ق.

1. مفید، حسین، بررسی اسلامیت فلسفه از منظر آیت الله میرزا مهدی اصفهانی. فصلنامه سمات، شماره اول، بهار 1389.

2. مفید، حسین، عقل و علم از منظر میرزا مهدی اصفهانی. فصلنامه ذهن، شماره 26.

1. منظور از علوم بشری در این نوشتار، یافته‌ها و سخنان و گفتارهای انسانهای غیر معصوم است که نتوان آنها را با اطمینان و صریح و مستقیم و بدون تأویل به مجموعه آیات قرآن و روایات معصومین: - که خود با ضوابطی گفتارهایی در علوم تفصیلی قرآن و علوم الهی می‌باشند - مستند نمود. بر این اساس علوم فلسفی و عرفانی که ضمن تأویل آیات و احادیث چهره اسلامیت به خود گرفته‌اند علمی بشری محسوب می‌گردند. برای آگاهی به این عنوان از تفکرات و علوم المتقانی که خود را به اسلام منتسب نموده‌اند، بنگرید: «بررسی اسلامیت فلسفه از منظر آیت الله میرزا مهدی اصفهانی»، فصلنامه سمات، شماره اول، بهار 1389.

2. فلاسفه حکمت را «المعلم بحقا ق الماشء علی ما هی علمها بقدر المطاقه البشریة» و فلسفه را «المتشبهه [2] بالماله» و فیلسوف را پس از آگاهی از این علوم «عالمأ عقلأ مضاهأ للعالم المعنی» دانسته‌اند. (اسفار ج 1 ص 20)

1. حاج ملا هادی سبزواری در حاشیه 4 اسفار، هنگامی که این قول اشاعره در انکار حسن و قبح، قول آنها را در این مسئله حق دانسته و آنها را از این بابت که به «المفعل فعل الله و هو فعلنا» معتقد هستند، مشرک دانسته است.

1. آقا علی حکیم از فحول فلاسفه، در حاشیه 4 ای که بر رساله «قضا و قدر» ملا صدرا نوشته است، این قول را به عرفا نسبت داده و اکثر عرفا هم به هم این معنا از وحدت حق متعال قائل هستند. (تمهید المقواعد ص 133)

1. در کنار این علم مطبوع، علوم غیر مطبوعه و غیر مفضوره‌ای دیگر نیز وجود دارد که جزء دانایی‌های فطری بشر نمی‌باشد. دریافت و تعقل در این علوم غیر مطبوعه تنها از طریق انبیاء از طریق سمع و با تبیین انبیاء :

تعقل و تعلم آنها مقدور بشر می‌گردد. از این علوم که جزء دانایی‌های فطری نمی‌باشند و مانند بسیاری از شریعات مطلقاً نیاز به استماع دارد نیز با

« علم مسموع

»

یاد شده است. اصطلاح

علم مسموع

اختصاص به نوعی مسموعات و تذکراتی داده شده که این مسموعات تذکر و ادآوری علوم مطبوعه را می‌نمایند، لذا در

1. نجا از این علوم مسموعه (غیر از تذکرات به علم مطبوع) تحت عنوان
علم غیر مطبوعه
اشاره می‌شود.

علم غیر مطبوع: این طبقه از علوم غیر مقدوره بشر، علوم غیر مدفونه و غیر مخزونه‌ای و غیر مفضوره‌ای است که همچون مستقل از حسن و قبح می‌باشند. این علوم از جمله علوم است که عقل و دست بشر به آن نمی‌رسد. بعضی از خصوصیات معارف مبدئی و معادیه مانند «مقام جمع المجمع» و «اکفیت ظهور قدرت خداوند متعال در روز معاد، از جمله این علوم غیر مفضوره شمرده شده است که دانایی به آنها فقط از طریق استماع از نبی حاصل می‌گردد. البته دریافت این جمله از علوم و حقایق استماعی از نبی، از طریق عقل نمی‌باشد زیرا فوق فهم عقل می‌باشند، ولی در صورتی که به منظور دریافت عقلی آنها به مقام عقل است تنزل ابند، مخالفت با علوم مطبوعه و مستقلات عقلی نداشته و مطابق با فطرت می‌باشند. این علوم از نبی استماع می‌گردد در حالی که دانایی آنها پس از تنزل به مراتب عقلی با فطرت و علوم مطبوعه تناقضی ندارد، بلکه پس از استماع با فطرت و علوم مطبوعه سازگار است. لذا در این گونه از علوم مسموع نیز باید برای دریافت حقیقت آن مانند شریعت، مطلقاً به نبی و یا اهل الذکر رجوع نمود.

1. علوم بشری عقل را حقیقتی مستقل نوری المذات نمی‌دانند، بلکه آن را یکی از قوا و مراتب نفس انسانی دانسته‌اند که با نفس متحد است. این عقل را در ملاحظه مدرکاتش دو نوع دانسته‌اند: عقل عملی و عقل نظری. سپس برای عقل نظری چهار مرتبه قائل شده‌اند: عقل هولائی، عقل بالملکه، عقل بالمفعل و عقل بالمستفاد. نفس استعداد تعقل اشعاع را عقل هولائی دانسته‌اند. اقتدار بر استخراج مجهولات نظری از بدیهات را عقل بالملکه دانسته‌اند. فعلت علم به مجهولات از بدیهات را عقل بالمفعل دانسته‌اند. اتصال عقل جزئی انسان به عقل کلی و استخراج مجهولات را از آن عقل بالمستفاد دانسته‌اند. برای اطلاع بیشتر به منابع و کتب در شرح اصطلاحات فلسفی رجوع شود.

1. حجّت در اینجا به معنای لغوی آن است، یعنی «مثبت لشیء» که در اینجا مثبت احکام مستقلات عقلیه و احکام شرعیه است. دلیل و برهان و حجت در اینجا به معنای واحدی بر نفس علم و نفس کشف اطلاق می‌گردد که به معنی مثبت احکام عقلی و شرعی است، نه به معنای اصطلاحی اهل مزان که در کنار برهان و دلیل، اختصاص به واسطه اثبات و ثبوت داده‌اند.